

میرزاده عشقی

به یاد سفر کرده، دکتر غلامحسین
یوسفی که چراغی فرا راهم داشت.

تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد تاکنون چهار چاپ از آثار عشقی شده است. دو چاپ از کلیات آثار او، دو چاپ از دیوانش. در کلیات، برخی از مطالب منشور او هم چاپ شده است اما دوچاپی که از دیوانش شده، یکی در سال ۱۳۱۴ و دیگری در سال ۱۳۲۱ می باشد و جامع آنها علی اکبر سلیمی است.

درباره آثار عشقی (اعم از نظم و نثر) اکثر معاصرانش با خوش بینی اظهار نظر کرده اند که بیشتر بر احساسات دوستانه متکی بوده است، زیرا نثر او در موارد زیادی با آنچه ذوق بیشتر اهل ادب می پسندند، منافات دارد و اغلاط فاحشی در نوشته های او توان یافت. در مقدمه ایاتی که درباره مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ دارد می گوید:

« این بود که از بدو اوان اطلاع از این مسئله شب و روز هر گاه راه می روم و مرض می کنم که روی خاکی راه می روم که تا دیروز مال من بود. »

با « من شروع کرده ام به یک شکل نوظهوری افکار شاعرانه ام را به نظم در آورم. »
با « این یک آتشبار است که از تنوره دماغ من پریده و امیدوارم خاموش نشود مگر وقتی که دنیا را روشن کرده باشد، و از این قبیل که بر روی هم می توان گفت در نثر او نه تنها نکته ای بدیع دیده نمی شود بلکه مطالب خود را بدون اشتباه هم نتوانسته است بیان کند.

تا آنجا که بنده دیده ام معاصران میرزاده، آثار او را ستوده اند و فقط در یک مورد مرحوم رشید یاسمی نسبت به مقاله ای از عشقی تحت عنوان « فیلسوف پلید » انتقاداتی کرده است که شاعر به آنها جواب گفته ...

* - آقای مصحفی از مشهد در باره مرحوم میرزاده عشقی تحقیقاتی بسیار کامل و تمام فرموده و در ۴۴ صفحه بزرگی به مجله فرستاده است. ممنونم. اما سزاوار دانست که بیشی از آن حذف شود چون برای خوانندگان مجله یتما و تاریخ ادب ایران همین مختصر بسنده است. اشاره می باید که من با مرحوم عشقی دمخور و دوست بودم. او قامتی رسا و شمایل بی زیبا داشت. از تند خوئی و ناسزا گوئی پرهیز نمی کرد. اشعار او دارای مضامین نو و سادگی و روانی است، و به مراتب از آثاری که امروز « به نام شعر نو » به ظهور می پیوندد بهتر است. « عشقی قرن بیستم » ۱۳۴۲ هجری تاریخ وفات اوست که فرخی یزدی ساخته.

حبیب یغمائی

مرحوم سلیمی نوشته است : «تاریخ ادبیات ایران او را در شمار گویندگان نامی صدر مشروطیت ایران ذکر خواهد کرد . شاعری که مبتکر بوده پیشوای انقلاب ادبی و آورنده يك سبك نوین ، در شعر و شاعری شناخته خواهد شد ... اشعار نمکین و ایات شیرین عشقی به قدری دلچسب و بدیع و زیبا است که روح خواننده از مطالعه آنها محظوظ و در عین حال متأثر شده است ... عشقی در آثار شیوا و حساس خود ، درس وطن خواهی ، غیرت ، قنوت همت ، فداکاری مناعت نفس و استغنای طبع به هم میهنان خود می دهد ...»

« روزنامه سیاست مورخ ۹. رمضان ۱۳۴۲ » [حتماً قمری است] نوشته است :

« این آن شاعری است که ملت ایران در آینده مجسمه ها از او خواهد ساخت ، این آن شاعری است که قریحه سرشار و افکار مهم و نظریات بدیع و بالاخره آثار برجسته اش حتماً تاریخی خواهد شد . »

نظیر ملك الشعرا بهار در باره سبك میرزاده ، نظری شاعرانه است بخصوص مصراع ششم و بیش از آنچه درباره سبك او باشد مطلبی در رثای اوست :

و که عشقی در صباح زندگی از خدنگ دشمن شبر و بمرد
پرتوی بود از فروغ آرزو آن فروغ افسرد و آن پرتو بمرد
شاعری نو بود و شعرش نیز نو شاعر نو رفت و شعر نو بمرد

و نیز گفته اند : « عشقی یکپارچه قریحه بود ، عشقی در شاعری بقدری توانا بود که اگر داس بی رحم باغبان آن نونهال فضایل را درو نکرده بود یادگارهای زیادی از گل های ادب و شکوفه های باطراوت طبع و قریحه شاعرانه اش برای ملت ایران بلکه برای دنیا باقی می گذاشت همان اندازه از آثار ادبی که از عمر کوتاه و سراسر محنت عشقی باقی است برای نشانه بزرگواری و علو طبع او کافی است . »

اگر عمر او لااقل به اندازه متوسط طول آدمی می رسید ، اشعارش بسی روانتر ، بهتر و مسلماً بیشتر می شد و چه بسا که در آنچه قبلاً گفته بود تجدید نظر می کرد ، اتفاقاً خود آن مرحوم به این نکته توجه داشته و می گوید :

من تازه شاعرم سخن این سان سروده ام وای ار که کهنه کار شوم در سخنوری
شاید همین قریحه در آینده آورد الواح همچو گفته سعدی و انوری
و نظر آقای برجوی چنین است :

در بزم شعر طرز نو آورد و در گذشت وز گوی عشق سوز و گدازی ببرد و رفت

عشقی در مقدمه « ایدآل يك نفر پیرمرد دهقانی ؟ » که همان سه تابلو معروف اوست چنین می گوید :

« فارسی زبان ها ، من شروع کرده ام به يك شکل نوظهوری افکار شاعرانه ام را به نظم در آورم و پیش خود خیال کرده ام که انقلاب ادبیات زبان فارسی با این اقدام انجام خواهد گرفت . سه تابلو ایدآل مرا که به مرور در جریده شریفه شفق سرخ منتشر می شود ، به دقت بخوانید اگر نواقصی در آن دیدید چون در آغاز کار است مرا معذور بدارید ، ان شاء الله

شعراى آینده که دنباله این طرز گفتار را خواهند آورد، نواقص آنرا تکمیل [!] خواهند کرد. آرى این سه تابلو البته شکلى نوظهور دارد و چنان که خود حدس زده است خالى از معايى هم نمى باشد، مضمون آن تقريباً تازه است و سرگذشت قهرمانان آن نشان دهنده اوضاع زمان، که اگر از مسامحات لفظى چشم پوشى کنیم او خوب توانسته است آينه اى از زمان جلو دیدگان ما قرار دهد و در خواننده تأثیر بگذارد.

در مقدمه نوروزى نامه شرح نسبة مبسوطى در باره طرز شاعرى خود آورده است که در این جا نقل مى کنیم. مى نویسد:

« مدت ها بود که با خود چنین مى اندیشیدم، همانا ادبیات پارسی بیش از آنچه ستایش به زبان و قلم آید پسندیده است و هم چنین در برابر مردم همه جای دنیا، همیشه ستوده بوده و اینک یکتا جنبه اى است که ایرانیان را در نگاه سایر اقوام از يك رو آبرومندانه نگاه داشته ولى تمام این سخنان ما را محکوم نمى دارد که همیشه سبک ادبى چندین صد ساله فرتوت را دنبال کرده و هی به کرات، اسلوب سخن سرائى سخنوران عمیق را تکرار بنمائیم. به عقیده من هر چه را هر چند خوب و مرغوب تصور بنمائیم باز مى توان آن را از آن حالتى که دارد خوب تر و مرغوب تر نمود. ادبیات پارسی هر چند بیش از اندازه قابل ستایش بوده و هست باز مى توانیم آنرا بیش از پیش صورت ستودگى و پسندیدگى بیفزائیم.»

«هانیکه» صورت جامعه اسلوب ادبیات پارسی را يك قطعه صحیفه شده بسیار زیبا فرض نمائیم باز آنجا که چندین صد سال از عمر این قطعه مى رود، زنگ جریان زمانه روی نقاشى این قطعه را فرا گرفته و شك نیست محتاج به يك جلا، اعنى به يك اسلوب تازه ایست تا به وسیله آن صیقلی شده باز مقام و صورت نخستین را بدست آورد. مگر نیست که به پند همه فلاسفه، دنیا درهر آنى تمام عناصر کاینات حتى جمادات هم تغییر حالت پیدا مى کند، من هر چند تا به دهان گاووش کرده ام هیچ دلیلى به دست نیاورده ام که به حکم آن، ادبیات زبان پارسی را بیش از جمادات هم غیر قابل تغییر بدانم.»

دولى باز با همه این سخنان با برخى از ادبایی که به تازه در تجدید ادبیات ایران جدیت مى ورزند هم آرزو نیستم که آنان تجدید ادبیات پارسی را تبدیل اسلوب آن با اسلوب ادبیات مغرب زمینی در نظر گرفته اند و آنچه را که مى نگارند فقط غالب [= قالب] آن عبارت از کلمات پارسی است و گرنه تماماً روح و سخنان مغرب زمینی در آن دمیده شده و این خود باعث میشود که به کلی اصالت ادبیات پارسی زبانی را از ادبیات ایران سلب کرده و در آینده آهنگ ادبیات ایران را رهین ادبای اروپا بدارند و شك ندارم که اجرا کنندگان این مقصد در برابر هیأت جامعه ارواح حیثیات ملی ایرانیت مورد سرزنش خواهند بود.»

«پندار من این است که بایستی در اسلوب سخن سرائى زبان پارسی تغییری داد ولى در این تغییر بایستی ملاحظه اصالت آنرا از دست نهاد. جامعه اندام اسلوب ادبیات ایران چنانچه فرتوت شده و محتاج به تغییر است و همانا مناسب آنکه از قماشى تازه دست نخورده در خور اندامش جامعه آراست، نه کهنه پوش جامعه ادبیات سایر اقوام گرداند. این است این چکامه مناسب مرسوم نوروزى و اثرات عشقى که همین موسم در سر تاپای وجود من

فرمانفرمائی دارد با يك اصالت پارسی زبانی که تنها در رنگ آمیزی نقشه سخن سرائی آن رنگهای تازه بکار برده شده انشاء داشتیم

عشقی همه بالااقل، اکثر اشعار متنوع و مختلف خود را به مطلبی که همیشه بر صفحه خود آگاه یا ناخود آگاه ذهنش نقش می‌بندد، می‌کشانند. به طوری که شاید بتوان گفت هیچ شعری از او نمی‌توان یافت که به نوعی فساد اوضاع، انتقاد، تحریک، سیاست، ضد سیاست و در آن مطرح نشده باشد. حتی در غزل که خیلی با این مضامین سازگار نیست مانند برخی از معاصران خود (از جمله فرخی یزدی) به بیان همین مطالب پرداخته است و اگر سرتاسر غزل حاوی چنین مطالبی نباشد بعد از دو سه بیت به آنها می‌پردازد. در غزل زیر که آنرا «استاد عشق» نامیده است این موضوع مشهود است:

عاشقی را شرط، تنها ناله و فریاد نیست
گر کسی از جان شیرین نگذرد، فرهاد نیست
تا نشد رسوای عالم کس نشد استاد عشق
نیم رسوا عاشق، اندر فن خود استاد نیست
به به از این مجلس ملی و آزادی فکر
من چه بنویسم قلم در دست کس آزاد نیست...
بطور کلی می‌توان گفت که آنکس اوضاع اجتماعی در دیوان او به قدری زیاد است که کتابش به تاریخی منظوم شبیه شد. است و گمان می‌رود هیچ صفحه‌ای از دیوان او نمی‌توان یافت که مطالبی از، قبیل وضع مهاجرین، وضع مجلس، حال و کلا، عدم آزادی بیان و قلم، خیانتها و به ندرت خدمات، سبه بختی مردم، وضع زندانها، مخالفت با حجاب، مخالفت با برخی قراردادهای فقر، جهل و و انتقادات شدید بر این اوضاع و هجو اشخاصی که به نظر او خائن هستند، به تصریح یا پوشیده و مبهم و یا به کنایه در آن نیامده باشد.

سه تابلو معروف مریم با اینکه به ظاهر داستان است اما سراسر آن حاکی از مظلومی است که از رئیس به مرغوس و از عالی به دانی و از شهری به روستایی می‌رسد، قطعه زیر از توضیح بی نیاز است:

عید است و مبارک است و فیروز
ای کارگران، خجسته نوروز
این نکته ولی بدار در گوش
زین شاعر انقلاب آموز....
هر روز که يك غنی بمیرد
گردهمه روز عید نوروز

در دیوان میرزاده جای جای به ایباتی پند آموز برمی‌خوریم که از سر صدق بیان نشده است نوع این پندها به مقتضای زمان گفته شده و همان جنبه‌های سیاسی و میهنی در آنها ملحوظ است.

رحمت برای راحت خود کش که خود بخود
اسباب راحت تو مهیا نمی‌شود
کم گو که کاوه کیست تو خود فکر خود نما
با نام مرده مملکت احیا نمی‌شود
در اشعار او مضامین بدبینی و ناراضی از زندگی و حتی خلقت خود کم نیست.
خلقت من در جهان يك وصله ناجور بود
من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود
کاش همچون پدران لخت به جنگل بودم
که نه خود غصه مسکن بدونه پوشاکم
شب به سرم نوبه تاخت روز تب آمد
هر چه در این روزگار، روز و شب آمد

من يك تنه بسم به جهان گر که لازم است کامل‌ترین نمونه‌ای از تیره اختری
حتی آرزو می‌کند که میمون ، پشه ، اشتر ، گربه ، شغال ، گرگ و... باشد آدمی
نباشد و به حال مرغ غبطه می‌خورد که انسان آفریده نشده است و لذا دردها و رنجها را
در نمی‌یابد.

تو ای مرغ آسوده در لانه خوشا بر تو مرغی و انسان نه
گرازا تو بر طالع خود بناز که ناگشتی انسان و گشتی گراز
گاهی اشارش حاکی از اعتقاد او به جبر است مثلاً در شعر « ناراضیتی از خلقت ،
و گاهی مفهوم اختیار از گفتارش استنباط می‌شود.
من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
همین دو گانگی در عقاید دینی او نیز مشهود است . يك جا در انکار معاد و ابوالیشر
بودن آدم می‌گوید :

منکرم من که جهانی به جز این باز آید چه کنم درک نموده است چنین ادراکم
از پرتو دین هر دو جهانست شما را دین گر زمین رفت نه آید و نه آیند
عشقی بدون هیچ گونه تردید شاعری وطنخواه و ایران دوست بوده است و می‌توان
شیفتگی او را به این آب و خاک همه جا در دیوانش مشاهده کرد.

* * *

عشقی قصیده‌ای دارد که عنوانش اینست: «احساسات من نسبت به سید ضیاءالدین» که
در آن شخص فوق‌الذکر را ستوده است. تعریفهایی که از سیدضیاءالدین کرده است نه از آن
نوع معمول در کار قصیده سرایان مداح ، چون فرخی و عنصری است بلکه صفاتی که به ممدوح
نسبت داده است خیلی مبالغه آمیز نیست .

در قصیده‌ای دیگر که برای مدیحه سرایی ، سروده نشده است ضمن دو سه بیت علاقه
خود را نسبت به نظام السلطنه بیان می‌کند که در مهیت او از ترکیه به ایران باز می‌گشته
است و احتمالاً احسانهایی به شاعر کرده و یا این امر ، فرصتی بوده است که میرزاده ، نظام السلطنه
را بشناسد و به خدمتگزاری او به مملکت مؤمن شود و آنگاه از سر ایمان بگوید.

... هرچند کافی است پی‌رفع این دو تیغ تنها نظام السلطنه با تیغ حیدری
لیک او هم آزموده که دشمن هزارها از ما فزون تر است اگر نیک بشمری
و گویا بعدها نظرش نسبت به شخص اخیر ، تغییر کرده است هنگامی که شاعر در قلهک
در زندان نظمیه محبوس بوده است قصیده‌ای به مطلع زیر سروده :

خوشا اطراف تهران و خوشا باغات شمراش خوشا شهبای شمراش و خوشا بزم مقیمان
و پس از توصیف زرگنده و تجریش و دربند ، خطاب به وثوق الدوله گوید :

سزدکاندر نظر آری که نک در هرچمنزاری نشسته یاری و یاری نهاده شانه بر شانش
چرا در این چنین روزی نشان ازمانی جوئی چرا هرگز نمی‌گویی چه شد عشقی و یارانش
و بعد به مدح و ثوق الدوله می‌پردازد و از او استخلاص می‌جوید . این قصیده ده سال
پیش از « مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس » سروده شده و گویا از آن تاریخ (۱۹۱۹)

به بعد است که عشقی از مخالفین این قرارداد و عاقد آن می‌شود و به ذم و قبح و ثوق الدوله می‌پردازد :

میهمانان و ثوق الدوله خونخوارند سخت ای خدا با خون ما این میهمانی میکند
چنانکه قبلاً اشاره شد سید ضیاء الدین مورد علاقه و احترام شاعر است زیرا او را
خدمتگزار صدیق وطن می‌داند و معتقد است که در میان آنهمه رجال خیانتگر، مردانی چون
او وجودشان مقنن است و در این صورت چگونه می‌تواند از بیان « احساسات » خویش نسبت
به او خودداری کند . اگر قبح اشخاص خائن لازم باشد ، مدح خدمتگزاران قطعاً واجب
است و اگر ذم اشخاص مانع ادامه اعمال زشت آنان باشد تعریف از اشخاص نیکوکار نیز
عاملی است برای ترغیب دیگران به عمل خیر و انجام اعمال خیر خواهانه بیشتر از طرف
نیکوکاران . میرزاده که از قبح مدح آگاه است :

در کتاب این دو (۱) يك مدحی نمی‌بینی همی فخر این بس از برای این دو تن استاد فن
گر که از سید ضیا کردند تعریفی همی چون ورا دانند تازه ساز ایران کهن
تو خودت هم بارها در مدحت سید ضیا برگشودستی زبان چون کودکی بهر لب

بر روی هم تعداد کسانی که میرزاده به هجو آنها پرداخته است بیشترند از کسانی که
در دیوان میرزاده مدح شده‌اند . کمیت اشعار نیز در موضوع نخست بیش از مطلب دوم است و
علت آن یکی بدبینی شاعر است و دیگر شاید نابسامانی اوضاع و کمبود مردان خوب .

اگرچه به قول آقای آراین پور « ادبیات طنزی . . . نباید حربه تعرض و تجاوز بر
شخصیت کسانی قرار گیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوشایند نیستند » (۲) ولی میرزاده
این کار را کرده است چنانکه بیان معایب و خطاهای اشخاص تاریخ می‌تواند راهنمایی باشد
برای اشخاص دوره‌های بعد و البته این در صورتی است که اغراض و مسائل خصوصی مانع
حقیقت‌بینی نشود .

رکاکت الفاظ هم در شعر او به درجه هزلیات ایرج میرزا نمی‌رسد و بستگی به درجه
تنفیر شاعر از هجو شونده داشته باشد . اما از لحاظ مضمون اهاجی ، باید گفت با توجه به
اینکه اصولاً یافتن مضمون برای هجو مشکل‌تر از مدح و مطالب دیگر است . با این وصف
او مضامین بکری یافته و به نظم آورده است . دیگر اینکه باید اذعان نمود که او از شجاعت
و بلکه تهوری کم نظیر برخوردار بوده که توانسته است آنهمه شخصیت سیاسی و گاهی بانفوذ
را هجو کند .

در دیوان او قریب ۶۰۰ بیت هجو وجود دارد و از اشخاص زیادی به بدی نام برده
است که برخی از آنان من غیر حق مورد شتم او قرار گرفته‌اند، و برخی را ضمن يك قصیده‌ی
نسبتاً طولانی هجو کرده و گاه ضمن چند بیت و گاه در يك بیت و گاه دو نفر را در بیتی واحد.
قالب هجویات بیشتر قصیده است ، غزل ، قطعه ، مستزاد و تصنیف نیز در این
موضوع دارد .

دیوان میرزاده از لحاظ قالبهای شعری ، متنوع است و علاوه بر قالبهای مهوود در شعر فارسی ، قوالب بی سابقه‌ای نیز دارد که همان تصنیف و ترانه (به معنی مصطلح در موسیقی امروز) است و بدون موسیقی یا آهنگ اکثراً وزنی از آنها احساس نمی‌شود و یا جزو نمایشنامه‌های او است که خود لحن خواندن آنها را تعیین کرده است (مثلاً تیاتر قربانعلی کاشی) و برای برخی از این نوع اشعار او آهنگ هم ساخته شده است .

قصیده ، این قالب شعر بیشتر از سایر اشعار او است . گاهی قصایدش تجدید مطلع هم دارد اما بعد از ۸ تا ۱۰ بیت و این می‌رساند که دایره تسلط او بر الفاظ ، تنگ بوده است . قطعه ، چنین به نظر می‌رسد که عشقی این نوع شعر را با سهولت بیشتری می‌سروده است و در میان قطعات او گاه اشعار خوب و کم نقسی دیده می‌شود . البته بیشتر قطعات او نیز صیغه سیاسی دارد .

غزل ، برخی غزلیات عشقی از لحاظ عدد ابیات از آنچه معمول غزل است بیشتر شده و گاه تا ۲۹ و ۳۰ بیت رسیده است . غزلیات او یکدست نیست یعنی برخی بر برخی مرجع است و ابیات داخل غزل نیز معنی و مضمون واحدی را ندارد و از لحاظ قدرت بیان نیز همین اختلاف در غزلیات و ابیاتش مشهود است . از غزلیات خوب او (از لحاظ مضمون و لفظ) یکی غزل « قدرت عشق » است .

مثنوی ، اشعاری که میرزاده در این قالب سروده است بیشتر تمثیلی است از جمله شعر « ملت فروش » . دیگر مثنویهای او نیز همان مضامین است که قبلاً گفته شد و همه جا دلسوزی و اعتراض است بر اوضاع جاری .

با توجه به اینکه سرودن مثنوی شاید آسانتر از دیگر قالبها باشد و محدودیت قافیه کمتر ، او بهتر توانسته است در این قالب حرفهایش را مطرح کند با این وصف گاهی در همین نوع شعر او عیوبی می‌توان یافت .

رباعی ، بعضی از اشعار او که دارای چهارمصرع و در قسمت رباعیات او مندرج است ، دقیقاً رباعی نمی‌باشد و بیشتر چهار پاره را ماند .

مسمط ، در میان مسمطهای او برخی مربع و اکثراً مخمس است . مهمترین شعری که در قالب مخمس سروده است همان « اید آل يك نفر پیرمرد دهقانی » یا « سه تابلو مریم » است .

تابلو مریم که عشقی خود آنرا « دیباچه انقلاب ادبیات ایران » می‌نامد « در میان اشعار رئالیستی فارسی از حیث سبک نقلی و روایی و طرز بیان و اصالت مضمون ، مقام بسیار مهمی دارد . » عشقی در این منظومه « از نمونه‌های مهوود و مقرر پا فراتر نهاده و مضمون واقعه را از سرگذشت جاری مردم زنده و صفات و حالات و سجایای قهرمانانش را از اشخاص عادی و معمولی گرفته است . »

آقای آردین پور همچنین می‌نویسند : « زبان او گویا نیست و الفاظ و عباراتی که فرهنگ زبان او را تشکیل می‌دهند ، برای نمایش چنین صحنه‌های پر شور و مهیجی به قدر کافی رسا نیست » و از قول مرحوم رشید یاسمی یاد آور می‌شوند که « عشقی معلومات کافی

در ادبیات نداشت و خود نیز عملاً از مطالعه آثار فصحای قدیم خودداری می‌کرد .

* * *

بهر حال شعر عشقی بسیار ساده و بی‌پیرایه است و معنی به سهولت و به زودی به ذهن خواننده منتقل می‌شود و گاه ابیاتی دارد که به شیوه سهل و ممتنع ایرج میرزا نزدیک می‌گردد . اشعاری دارد که در آن جنبهٔ لفظ و معنی هر دو خوب است از جمله غزل او تحت عنوان « نکوهش سپهر کج رفتار » و « احتیاج » ولی اکثراً جنبه معنی بر لفظ می‌چربد چنین به نظر می‌رسد که اگر تاریخ سرودن اشعار او را در نظر داشته باشیم به هر نسبت که شعر متأخرتر است کم‌عیب‌تر می‌نماید و اشعار ناپخته‌اش بیشتر مربوط به اوائل عمرش و حتی دوازده سالگی او است از آنجا که « مرد شیفته فرزند و عسل و شعر خویش است » او با اینکه خود در مواردی متوجه عیوب کلامش بوده آنها را از بین برده و در دیوانش بجامانده است و حتی يك غزل را به خاطر يك بیت خوب نگه داشته، غزل « رخ پاك » او نسبتاً خوب است و اشعار حافظ را به یاد می‌آورد و غزل « شب وصال » تا حدودی غزلیات متوسط سعدی را مانده است با این وصف عشقی نه تنها نمی‌تواند با ایرج میرزا پهلویزند که به پای فرخی یزدی و لاهوتی هم نمی‌رسد چه عمر کوتاهش مجال تمرین بیشتر را از او سلب کرد و روزگار نگذاشت که بهتر بدرخشد او کسی بود که زندگیش « شعر » بود و شعرش « نظم » و شعرش زیباتر از نظمش ، خدایش پیام‌زاد .

خلیل سامانی « موج » پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عشق و زندگی

که با شکسته پری نوحه‌گر پیامیزد
که این از آن نرمد ، وان ازین نپرهیزد
سحر گهان که ازین رنج دست و پا میزد
که عنقریب به سر خاک نیستی ریزد
شبی نرفت که بینم به مرگ نستیزد
به جست و خیز به زرین قفس بیاویزد
پرنده گر نتواند ز بند بگریزد
که جان به رقص درآرد که دل برانگیزد
چو وصل نیست حیات از میانه برخیزد

به خانه مرغک شیرین ترانه‌یی بر دم
ولی دریغ که دیدم نرفت روز و شبی
بهم چو جفت نبودند جان سپرد آن يك
به سوکواری آن این نشست و دانستم
شبی ز پای فکندش اجل ، اگر چه ز عمر
به ناله مرغ دلم شده او کجاست که باز
چه خوشتر آنکه چو من جان‌دهد ، جدا از دوست
نثار همنفسی جان ، فدای یاری دل
چو عشق نیست ز هستی کناره گیرد لطف